

ایرادهایی بر ماده ۳۲۱

قانون آئین دادرسی کیفری

و

مشکلاتیکه محکمه جنحه در اعمال این ماده با آنها روبرو است . و

ارائه راه حل

تفاوت آثار عدم حضور « مدعی خصوصی » و « شاکی خصوصی »
در جلسه دادرسی چیست و چرا باید چنین باشد !؟

قانون ، کلمات « شاکی خصوصی » را بجای « مدعی خصوصی » بکار برده است و بالعکس .

منظور مقنن از اصطلاح « موعده مقرر » در ماده ۳۲۱ دادرسی کیفری چیست ؟

آیا ارسال لایحه به دادگاه بمنزله « حضور در جلسه » تلقی میشود یا خیر ؟

قبل از شروع به بحث بهتر است که عین ماده مورد ایراد را در اینجا نقل نموده و سپس به ایضاح مطلب پردازیم .
ماده ۳۲۱ آئین دادرسی کیفری مقرر داشته :

« هرگاه مدعی خصوصی در موعده مقرر حاضر نشود و موضوع اتهام
« با گذشت مدعی خصوصی قابل تعقیب نباشد دادگاه قرار موقوف ماندن تعقیب »
« امر جزائی را صادر نمینماید و در صورتیکه گذشت مدعی خصوصی مؤثر در »
« جنبه عمومی امر نباشد دادگاه دادخواست مدعی خصوصی را ابطال و نسبت
« جنبه عمومی اتهام رسیدگی و حکم مقتضی صادر نمینماید . »

در مقدمه بحث یادآوری این نکته ضروری است که مقررات این ماده از جمله قواعد آمره آئین دادرسی کیفری است و حاکم دادگاه جنبه ملزم با عمل آنست ولو اینکه دادستان یا متهم (یا وکیل او) تقاضای رعایت آنرا ننمایند. پس از ذکر مقدمه فوق وارد مطلب شده و بنا بر رعایت اصول، برای توجیه اصطلاحات بکار برده شده در این ماده بتعاریف قانونی تهسك میجوئیم.

مدعی خصوصی کیست؟ ماده ۹ اصلاحی قانون آئین دادرسی کیفری در مقام تعریف مدعی خصوصی اشعار داشته: «شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرور زیان میشود و به تبع ادعای دادستان مطالبه ضرر و زیان میکند مدعی خصوصی است و مادام که دادخواست ضرر و زیان تسلیم نکرده شاکی خصوصی نامیده میشود». مقنن در این ماده شاکی خصوصی و مدعی خصوصی را تعریف کرده و فرق بین آنها را نیز روشن نموده است. فعلا با قبول تعریف قانونگذار مشکلات اعمال ماده را روشن میسازیم و بعداً با ذکر دلائل قانونی و منطقی ثابت مینماییم که تعریف فوق گرچه ظاهراً تکلیف کار را روشن کرده ولی بعلت تنافی با مواد دیگر کلیت نداشته و موجود اشکالات عدیده است.

فرض اینست که شخصی با اتهام قطع آب زراعتی و تضییع محصول غیر-تحت تعقیب دادسرا قرار گرفته و پس از تکمیل بازپرسی و صدور قرار مجرمیت حسب کیفرخواست دادستان از دادگاه جنبه تقاضای تعیین کیفرش گردیده است. دفتر دادگاه بدستور تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون آئین دادرسی کیفری وقت جلسه دادرسی را بشاکی خصوصی ابلاغ مینماید. شاکی خصوصی که بنا بر فرض در اثر عمل مجرمانه متهم مبالغه ممتناهی متضرر گردیده و با امید استفاده از امکانات قانونی و رسیدن بحقوق مالی خود به تبع دادستان و با پرداخت پول تبر-مبادرت به تقدیم دادخواست نموده علاوه از محکومیت جزائی تقاضای الزام متهم را بپرداخت ضرر و زیانهای وارده را از قبیل مخارج تأمین دلائل و اجرت کارشناس و هزینه های اجرای قرارهای تحقیق و معاینه محل و ارزش محصول تضییع شده و مخارج ایاب و ذهاب و هزینه دادرسی میکند. ولی بواسطه علل مختلف از قبیل ناآشنائی بمقررات قانونی یا معاذیر اتفاقی (که غالباً وجه قانونی ندارند) نمیتواند «در موعد مقرر» در دادگاه حاضر شوند. عملیات بازپرسی کامل - کیفرخواست موجه و مستدل - متهم در دادگاه حاضر - دادستان تقاضای رسیدگی و تعیین کیفر متهم را از جنبه عمومی قضیه دارد - مدعی خصوصی دادخواست ضرر و زیان معقولی تقدیم نموده ولی چون مدعی خصوصی بعلتی که ذکر شد و یا بامید وکیل مدافعت (که او هم با حسن نیت یا سوء نیت حاضر نشده) در دادگاه حاضر نشده در اینصورت دادگاه جنبه موظف است بدستور ماده ۳۲۹ آئین دادرسی کیفری با اصدار قرار موقوفی تعقیب متهم بجنبه عمومی و ضمن ابطال دادخواست ضرر و زیان مدعی، بجنبه خصوصی قضیه خط بطلان بکشد. این تصمیم غیر عادلانه دادگاه جنبه گرچه منطبق با قانون و از نظر متابعت قواعد آمره آئین دادرسی کیفری، الزامی است ولی بهیچوجه منطبق با اصول نیست و اولین ایراد بماده موصوف تجلی مینماید که چطور میتوان اصل کلی غیر قابل گذشت بودن جرائم را با يك مسامحه یا جهل مدعی خصوصی مختل ساخت - **ایراد دوم** اینست که در مراحل ابتدائی تحقیق بدستور ماده ۲۶ آئین دادرسی کیفری از طرف بازپرس بهمین مدعی خصوصی که حسب اصطلاح مقنن

در آن زمان شاکی خصوصی نام داشته تکلیف سازش شده و او باقیاء در شکایت مراحل بعدی را هم تعقیب نموده و حتی از نظر علاقه به تعقیب دعوی، عرضحال ضرر و زیان تسلیم نموده حال چطور میتوان قبول نمود که با عدم حضور در موعد مقرر او را از اعظم حقوق اجتماعی که عبارت از حق دادخواهی و مطالبه جبران خسارت است محروم ساخت ؟ ایراد سوم: فرض کنیم شاکی خصوصی در اثر قتل ضرر و زیان ناشیه از جرم و یا بعضی ملاحظات خصوصی از نظر شخصی نظری به تعقیب متهم نداشته و پس از جلسه تکلیف سازش در هیچیک از جلسات بازپرسی شرکت ننموده و بعد از طرح قضیه در دادگاه و تبلیغ وقت دادرسی نیز زحمت و هزینه تقدیم دادخواست را قبول ننموده و در جلسه دادگاه هم حاضر نگردیده با همه این مراتب چون عنوان مدعی خصوصی را پیدا نکرده از نظر احقاق حق و محکوم نمودن متهم بمجازات اصلی موقعیت بهتری خواهد داشت تا مدعی خصوصی دیگری که درجه علاقه مندی او بنوعی قضیه از جنبه عمومی و خصوصی در بالا تشریح گردید. زیرا اگر شاکی خصوصی که مبادرت بتسلیم دادخواست ننموده در دادگاه هم حاضر نشده دادگاه به تبعیت از عموماً آئین دادرسی جزائی متهم را بکیفر میرساند ولی اگر مدعی خصوصی (که مسلماً از عمل متهم تضرر بیشتری دیده و بهمین دلیل عرضحال هم تقدیم نموده) در موعد مقرر حاضر نشده طرف او بعبارت آخری، متهم هم از مجازات مضمون میماند و هم از جبران خسارت معاف میگردد.

ایراداتی که مختصراً با آنها اشاره شده در صورتی است که حاکم دادگاه منطوق ماده را در نظر گرفته و صراحت آنرا ملاک اخذ تصمیم قرار دهد ولی بر اثر دقت در کلمات و مراجعه بسایر مواد و توجه با اصطلاحات قانونگذار در همین قانون اصلاح شده آئین دادرسی کیفری مواجه با اشکالات عدیده میشود که ذیلاً بشرح آنها میپردازیم :

اشکال اول - گرچه ماده ۹ قانون آئین دادرسی تعریف ظاهراً جامع و مانعی از «شاکی خصوصی» و «مدعی خصوصی» نموده و صراحتاً توضیح داده که مدعی خصوصی همان شاکی خصوصی است که مبادرت بتقدیم عرضحال ضرر و زیان نموده باشد ولی متأسفانه خود قانونگذار در استعمال اصطلاحات شاکی خصوصی و مدعی خصوصی و جهات افتراق آنها توجهی نداشته گاهی کلمات شاکی خصوصی را بجای مدعی خصوصی و زمانی مدعی خصوصی را بجای شاکی خصوصی و غالباً مدعی خصوصی را برای هر دو مورد بکار برده است از جمله: در ماده ۴ مقرر داشته و در آن قسمت از امور جزائی که راجع بمحاکم صلحیه است و حیثیت عمومی آنها دارای اهمیتی نیست اقامه دعوا و تعقیب امر جزائی بر عهده مدعی خصوصی است...» که در این ماده بجای شاکی خصوصی مدعی خصوصی بکار برده شده.

همچنین قسمت اخیر از ماده ۶ اشعار داشته «... در امور نوع ثانی مدعی العموم تعقیب نمیشاید مگر اینکه بدو مدعی خصوصی اقامه دعوا کرده باشد.»

در اینجا نیز اصطلاح «مدعی خصوصی» بجای «شاکی خصوصی» استعمال شده است. از همه بالاتر در تبصره ذیل ماده ۷ مقرر شده که «در مواردیکه تعقیب جزائی با گذشت مدعی خصوصی موقوف میشود هر گاه مدعی خصوصی پس از صدور حکم قطعی گذشت نماید اجرای حکم موقوف میگردد و چنانچه قسمتی از حکم اجرا شده باشد بقیه آن موقوف میماند و آثار حکم مرتفع میگردد.»

در این ماده قانونگذار فقط مدعی خصوصی را دارای حق گذشت معرفی نموده در صورتیکه مسلماً شاکی خصوصی و مدعی خصوصی هر دو دارای این حق میباشند و از شدت وضوح هیچگاه دادسراها توجه به منطوق ماده ننموده - در اینگونه موارد بمحض گذشت شاکی خصوصی یا مدعی خصوصی اجرای حکم جزائی را موقوف میسازند و در اینجا ملاحظه میشود که مقنن با آنکه در ماده ۹ بین شاکی خصوصی و مدعی خصوصی فرق قائل شده معذالک اصطلاح مدعی خصوصی را برای هر دو مورد بکار برده است از اینگونه اشتباهات بین و مسامحات لفظی، قانونگذار در غالب قوانین موضوعه بخصوص در آئین دادرسی کیفری (که متأسفانه کراراً هم مورد اصلاح قرار گرفته) بچشم میخورد که قضات دادسرا و دادگاه را بنا بمسئولیت شغلی و ادار بجاره جوئیهای غیر اصولی از قبیل «توجه بمنظور قانونگذار» و «روح قانون» و «قیاس و استحسان» مینماید که در امور جزائی مطلقاً ممنوع و غیر موجه است. کما اینکه در مواد ۶۶ و ۶۶ مکرر که مسئولیت خطیری را متوجه باز پرس و دادسرا نموده ملاحظه مینمائیم، کلمات: «مدعی» و «مدعی خصوصی» را بجای «شاکی خصوصی» بکار برده اند بنا به امثله ای که از متن قانون آئین دادرسی استخراج و ارائه شد باین نتیجه میرسیم که حاکم دادگاه جنحه در مقام اعمال مقررات ماده ۳۲۱ آئین دادرسی کیفری با اولین اشکالی که بر میخورد توجه و تشخیص مدعی خصوصی است. آیا این مدعی خصوصی انحصاراً همان کسی است که بنا بتعریف ماده ۹ به تبعیت دادستان عرضحال ضرر و زیان تسلیم نموده یا بنا بشواهد قانونی که در بالا مذکور افتاد شامل شاکی خصوصی هم میشود. اداره حقوقی در پاسخ استعلام نویسنده مدعی خصوصی را بحکم ماده ۹ منحصر کسی میدانند که عرضحال تقدیم نموده ولی غالب قضات با تمسک بصراحت مواد متعدد (که تعدادی از آنها ذکر شد) و با توجه باینکه انحصار صدور قرار موقوفی تعقیب را فقط در مورد پرونده ای که دارای مدعی خصوصی میباشد و بنا بتوضیحاتی که قبلاً داده شد واجد اهمیت بیشتری است غیر منطقی دانسته کلمات مدعی خصوصی مندرج در ماده ۳۲۱ را بمفهوم عام شاکی خصوصی و مدعی خصوصی هر دو میدانند و این اختلاف عقیده موجب اتخاذ تصمیمات مغایر در دادگاهها گردیده است.

اشکال دوم - مشکل دیگری که در اعمال مقررات ماده ۳۲۱ آئین دادرسی کیفری پیش آمده استنباط منظور مقنن از اصطلاح «موعد مقرر» در این ماده است. چه اگر موعد مقرر را تعبیر به جلسه دادگاه بنمائیم باز این اشکال باقی است که منظور مقنن با توجه بمنطوق ماده هر جلسه تعیین شده است یا اختصاصاً جلسه ایستکه پرونده مورد رسیدگی باشد و تشریفات دادرسی جزئاً یا کلاً انجام شود. و چنانچه فقط بظواهر اصطلاح جملی مقنن یعنی «موعد مقرر» توجه شود نظر باطلاق و عموم معنای موعد مقرر باید معتقد شد در هر موعدیکه برای پرونده وقت مقرر و بطرفین ابلاغ شد و مدعی خصوصی حاضر نگردید اجرای مقررات مندرج در ماده الزامی است.

اشکال سوم - سومین مشکل اینستکه اگر مدعی خصوصی شخصاً حاضر نشد ولی لایحه فرستاد آیا نظر بمقررات آئین دادرسی مدنی که در جزائیات نیز متبع است میتوان ارسال لایحه را بمنزله حضور تلقی نمود و یا باید معتقد شد که بنا بصراحت ماده فقط حضور مدعی خصوصی منظور نظر قانونگذار بوده و ارسال لایحه را نمیتوان بمنزله حضور دانست.

اشکال چهارم - اضافه بر اشکالات مشروحه در فوق حاکم قضیه با اشکال دیگری نیز مواحهه است بدین توضیح که اگر مدعی خصوصی (یا شاکی خصوصی) در جلسه اول حاضر شد ولی در یکی از جلسات بعدی دادگاه حاضر نشد و احیاناً لایحه‌ای هم نفرستاد تکلیف چیست بعبارت دیگر آیا حضور مدعی خصوصی (یا شاکی خصوصی) استثنائاً در جلسه اول الزامی است و یا اینکه بنا باطلاق و تعمیم کلمات «موعد مقرر» عدم حضور نامبرده در هر يك جلسات مورد نظر بوده است .

اشکال پنجم - در صورتی متصور است که فرستادن لایحه را از طرف مدعی خصوصی بجای حضور در دادگاه بپذیریم با قبول چنین فرضی ملاحظه میشود که بعضی از مدعیان خصوصی در عرض حال ضرر و زیان گذشته از تقاضای الزام متهم پرداخت خسارت ناشیه از جرم مراتب بقای در شکایت و محکومیت متهم را از جنبه جزائی نیز مینمایند بعبارت دیگر عرض حال و لایحه را دفعتاً واحده تسلیم مینمایند و در دادگاه هم حاضر نمیشوند - آیا در چنین حالتیکه مدعی خصوصی در واقع لایحه را هم توأم با دادخواست نموده حضورش در دادگاه اجباری است یا خیر ؟

ارائه راه حل

آنچه در بالا مذکور افتاد در زمینه ایرادات بر ماده ۳۲۱ آئین دادرسی کیفری و اشکالاتی بود که حاکم دادگاه جنحه در اجرای مقررات ماده با آن روبرو است . و تا آنجا که بنظر نویسنده رسیده بعضی از آقایان قضات نیز در نشریات حقوقی متعرض آنها شده‌اند ولی تا بحال نه با ایرادات پاسخ مقنعی داده شده و نه برای مشکلات راه حل مناسبی ارائه گردیده است . بنظر اینجانب اگر در مطالعه مواد قانونی تسوجه بمبحث مربوطه وردیف و ترتیب مواد گردد استنباط حکم قضیه آسان میگردد با استفاده از این رویه ملاحظه میشود که ماده موصوف در مبحث اول از فصل پنجم قانون تحت عنوان « در صلاحیت محکمه جنحه و کیفیت شروع بمحاكمه » آورده شده ماده ۳۰۵ که اولین ماده این مبحث است اشعار داشته « محاکم جنحه در یکی از موارد ذیل اقدام برسیدگی جرمی که از درجه جنحه‌های بزرگه است مینمایند .»

د اول بموجب تقاضا نامه مدعی الموم ابتدائی . (دوم) بر حسب عرض حال مدعی خصوصی (سوم) بموجب صدور حکم محکمه استیناف در تعقیب امر جزائی .»
مورد اول همان طریقه متداول رسیدگی محاکم جنحه است که پس اؤ تکمیل عملیات بازپرسی در مرحله تحقیق و صدور قرار مجرمیت دادستان مبادرت به تنظیم تقاضا نامه (کیفرخواست) نموده محکمه جنحه صالحه رسیدگی را آغاز مینماید .
مورد سوم - ناظر بوقتی است که بین بازپرس و دادستان در خصوص کفایت ادله جهت جلب متهم به محاکمه اختلاف حاصل و پرونده بمحکمه استیناف ارسال گردد و محکمه حل اختلاف با تشخیص کفایت ادله مجرمیت حکم به طرح قضیه در محکمه جنحه دهد . در اینگونه موارد بنا بتصریح ماده صرف صدور حکم محکمه حل اختلاف برای طرح قضیه در محکمه

جنگه کافی است و احتیاجی به صدور کیفرخواست نمیباشد ولی غالباً مشاهده میشود که دادستانها علاوه بر نظریه محکمه استیناف مبادرت بصدور کیفرخواست مینمایند و رواج این عمل زاگذر اثر عدم توجه بموارد مذکور در ماده ۳۰۵ میباشد و غالب دادسراها رسیدگی محکمه جنگه را همان طریقه متداول یعنی پس از صدور کیفرخواست ممکن تشخیص داده اند .

مورد دیگری که طبق شق دوم ماده ۳۰۵ آئین دادرسی کیفری محکمه جنگه را ملزم بر رسیدگی مینماید وقتی است که متضرر از جرمی بدون مراجعه بمأمورین انتظامی و طرح قضیه در بازپرسی و قبل از صدور قرار مجرمیت و تنظیم کیفرخواست مستقیماً ازدادگاه جنگه تقاضای تعقیب متهم را مینماید .

تصور این طریقه رسیدگی محکمه جنگه شاید در بادی امر بنظر غرابت داشته باشد و علت غرابت قضیه هم اینستکه متداول نشده و متضررین از جرم بعلت عدم آشنائی با طرق احقاق حق و جهل بمقررات ماده موصوف راه رسیدن بحق را همان طریقه متداول یعنی تظلم بمراجع انتظامی و تعقیب قضیه از طریق دادسرا دانسته اند و حال آنکه از نظر واضعین قانون آئین دادرسی کیفری انجام تحقیقات و بازپرسی منحصرأ در امور جنائی الزامی است - در امور خلافی و جنگه صغیره بدون لزوم بازپرسی و مداخله دادسرا قضیه مستقیماً در دادگاه خلاف یا بخش کیفری مطرح می گردد . در مورد جنگه های بزرگ مقنن هر دو طریقه را تجویز ننموده یعنی بنا بر رویه معمول متضرر از جرم میتواند با طرح قضیه در دادسرا تقاضای تعقیب متهم را بنماید و یا مستقیماً بدادگاه جنگه مراجعه نماید و دادگاه جنگه بدستور شق دوم ماده ۳۰۵ مکلف بر رسیدگی است .

ماده ۳۰۹ مقرر داشته و در جنایات لازم است قبل از محاکمه تحقیقات مقدماتی و استنطاقات بعمل آید ولی در مورد جنگه هر گاه مدعی العموم بتواند بیان ادعای خود را بدون تحقیقات و استنطاقات مستنطق بمحکمه بدهد میتواند همین که امری را از صلاحیت محکمه جنگه دید اقدام نماید تا در محکمه مذکور رسیدگی شود .

گرچه بنا بصراحت قانون در جواز این گونه رسیدگی جای شك و تردیدی باقی نمیماند ولی از نظر ایضاح بیشتر مطلب میگوئیم که مقررات ماده ۵۹ ب قانون آئین دادرسی کیفری نیز همین اجازه را بدادستان تفویض نموده یعنی در مورد جرائم جنگه مشهود بدادستان اجازه داده شده که بدون انجام تشریفات بازپرسی متهم را مستقیماً بدادگاه آورده و با بیان ادعای شفاهی تعیین کیفر او را بخواهد .

بنا بر مراتب مذکور در فوق این مطلب روشن شد که دادگاه جنگه - مطابق شق دوم ماده ۳۰۵ در صورتیکه متضرر از جرم مستقیماً بدادگاه عرض حال داد مکلف بر رسیدگی است : نتیجه حاصله اینکه در این گونه موارد دادگاه علاوه بر وظیفه دادرسی و حکومت عهده دار امور بازپرسی و تحقیق نیز میگردد .

ماده ۳۰۷ در تکمیل مادتهای قبلی مقرر داشته در مواردیکه بشکایت مدعی خصوصی تعقیب و محاکمه میشود هر گاه محکمه تحقیقات مستنطق را نظر باوضاع و احوال کار لازم نداند میتواند بدون تحقیقات اولیه و استنطاقات شروع بمحاکمه کند .

ماده ۳۰۸ - مربوط بموردی است که کیفرخواست صادر شده باشد و از بحث ما

خارج است .

مواد ۳۰۹ و ۳۱۰ - ترتیب تعیین و کیل را داده و منظور نظر نمیباشد .

ولی ماده ۳۱۱ راجع بموضوع مانحن فیه است و در مقام تکمیل مواد مذکور میگوید هر کسی در امر جنحه از کسی شکایت داشته باشد باید عریضه بمحکمه بدهد و آن عریضه باید شامل اسم واسم پدر و محل اقامت خود و متهم باشد، توجه بمفاد ماده بخصوص آنجا که میگوید عریضه باید شامل اسم و اسم پدر و محل اقامت ... متهم باشد، میرساند که این همان متهمی است که هنوز از او تحقیقات و بازپرسی نشده و مشخصات او ترغفه نگردیده است در ماده ۳۱۲ طریقه احضار متهم ذکر شده ماده ۳۱۳ راجع به ابلاغ وقت بوکیل

است ماده ۳۱۴ در باب تمداد و کلا و حضور آنان میباشد .

ماده ۳۱۵ تکلیف عدم حضور متهم را معین نموده - ماده ۳۱۶ حذف گردیده ماده ۳۱۷ راجع باحکام صادره و مواعد و اخواهی و پژوهش است . مادتین ۳۱۸ و ۳۱۹ در خصوص عدم حضور متهم و خسارت میباشد . ماده ۳۲۰ هم طریقه رسیدگی و اخواهی را تعریف نموده .

پس از ذکر این مواد عمومی مقنن در دنباله شق دوم ماده ۳۰۵ و ماده ۳۰۶ و ماده ۳۰۷ و ماده ۳۱۱ بمطلب بازگشته و باوضع ماده ۳۲۱ که مورد بحث ماست تکلیف محکمه جنحه را روشن ساخته .

ببابت روشنتر این که بمتضرر از جرم (که در این مبحث همه جا مدعی خصوصی اصطلاح گردیده) اجازه داده شده که در صورت تمایل مستقیماً بدادگاه جنحه عرضحال بدهد و متقابلاً محکمه راملزم برسیدگی چنین عرضحالی نموده محکمه طرفین را احضار می نماید اگر متهم حاضر نشد مواد ۳۱۲ و ۳۱۵ و ۳۱۸ تکلیف محکمه را روشن کرده فرض دیگر اینست که مدعی خصوصی حاضر نشود در اینجاست که ماده ۳۲۱ می گوید و هر گاه مدعی خصوصی در موعد مقرر حاضر نشود و موضوع اتهام با گذشت مدعی خصوصی قابل تعقیب نباشد دادگاه قرار موقوف ماندن تعقیب امر جزائی را صادر مینماید و در صورتی که گذشت مدعی خصوصی موثر در جنبه عمومی امر نباشد دادگاه دادخواست مدعی خصوصی را ابطال و نسبت به جنبه عمومی اتهام رسیدگی و حکم مقتضی صادر مینماید .

باتوجهی که در بالا شد و در صورتیکه بنا بقواعد اصولی شأن نزول حکم را در نظر بگیریم تمام ایرادات وارده بر ماده ۳۲۱ آئین دادرسی کیفری مندفع و اشکالات مفروضه نیز منتفی است و ظاهراً شبه هشتم دیوان عالی کشور نیز در این مورد نظری موافق با عقیده فوق ابراز داشته است در خاتمه برای اثبات صحت نظریه فوق تذکر این مطلب ضروری است که طبق اصلی که در حقوق جزای ایران نیز شناخته شده امور جزائی مراجع بمحاکم جنحه و جنایت بردونوع است :

۱ - اموری که حیثیت عمومی آن دارای اهمیت مخصوص است ۲ - اموری که هر چند حیثیت عمومی دارد ولی اهمیت آن از حیث نظام مملکتی و آسایش عامه بدرجه امور نوع اول نیست . ماده ۵ آئین دادرسی کیفری و ... در امور نوع ثانی مدعی العموم تعقیب نمیآید مگر اینکه بدو مدعی خصوصی اقامه دعوی کرده باشد . ذیل ماده ۶ ، و ماده ۶۶ مقرر

داشته در مواردی که ممکن است ادعای جزایی بصلح ختم شود ... طرفین را مستنطق احضار کرده تکلیف صلح می‌نماید و هرگاه صلح انجام یافت یا مدعی بدون عذر موجه حاضر نشد، تحقیقات موقوف می‌شود ...

باتوجه باین اصل معلوم می‌شود که در مرحله تحقیقات و بازپرسی راجع باموری که باصطلاح فاقد جنبه عمومی می‌باشند و تعقیب بسته بتعمیل شاکی خصوصی است و در تمام مراحل تحقیق و دادرسی و حتی بعد از صدور دادنامه می‌تواند از تعقیب صرفنظر نماید قانون‌گذار لازم دانسته که در بدو تحقیقات احضار و باو تکلیف رازش شود و عدم حضور او را بمنزله گذشت تلقی نموده است این مسئله که از شدت وضوح احتیاج به بحث ندارد مربوط به مرحله بازپرسی در دادرست حال که چنین رویه ای در بازپرسی مورد قبول واقع شد. باید پذیرفت که اگر محکمه جنحه عهده‌دار امر تحقیق مقدماتی گردید باید همین رویه را معمول دارد یعنی باید شاکی را احضار نماید و اگر حاضر نشد باید روی عموماً بتواند قرار موقوفی تعقیب صادر نماید.

و ماده ۳۲۱ چنین حقی را بپاکم محکمه جنحه داده است و فلسفه وضع مقررات این ماده با ترتیب مطالب و مواد قبلی منصوص و مختص بزمانی است که متضرر از جرم (باصطلاح مقنن مدعی خصوصی) ابتدائاً محکمه جنحه را مرجع تظلم قرار دهد و شمول آن علیرغم رویه متداوله در دادگاهها و نظیر اداره حقوقی بهر مدعی خصوصی برخلاف عقل و منطق و موازین قانونی است.